

بررسی هم‌معنایی (طبع، ختم، غلف و صرف) در ترجمه‌های بهبودی، صادقی تهرانی، مجتبوی و مکارم شیرازی

جمال فرزندوحی^{۱*}، گیسیا صفری^۲

۱- استادیار گروه الهیات، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران
۲- دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآنی، دانشکده علوم قرآنی شهید اشرفی
اصفهانی، کرمانشاه، ایران

پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۴

دریافت: ۱۳۹۹/۲/۲۳

چکیده

در زبان و ادبیات عرب، گاه واژگان با الفاظ و اعراب متفاوت در معنایی واحد به کار می‌روند. از آن جایی که زبان قرآن نیز عربی است، دیده می‌شود در آیاتی الفاظی در یک معنا وارد شده‌اند. شناخت هم‌معنایی واژگان در دست‌یابی به این واژگان در قرآن بسیار حائز اهمیت است و البته این اهمیت در بحث ترجمه بسیار خودنمایی می‌کند. در این میان آنچه ضرورت دارد این است که مترجمان تا چه اندازه در شناخت این واژگان هم‌معنا و البته ارائه معنای درست آن‌ها کوشا بوده و به درستی عمل نموده‌اند؟ بر این اساس، جستار حاضر در صدد بوده است با بهره‌گیری از روش توصیفی-تحلیلی به بررسی چهار واژه «طبع، ختم، غلف و صرف» در هم‌نشینی با واژه قلب پرداخته و معنای ارائه شده توسط مترجمان مورد نظر را بررسی و ارزیابی قرار دهد. نتایج حاکی از آن است که اولاً شناخت واژگان هم‌معنا می‌تواند کمک شایانی در ارائه ترجمه صحیح از این واژگان در آیات مختلف داشته باشد. ثانیاً در بررسی هم‌معنایی واژگان «طبع، ختم، غلف و صرف» چنان به دست آمد که این واژگان در هم‌نشینی با واژه قلب یک معنای واحد را افاده می‌کنند.

واژگان کلیدی: هم‌معنایی، ترجمه، طبع، ختم، غلف، صرف

۱- مقدمه

در آیات قرآن کریم با متنی و حیانی شناخت واژگان هم معنا از اهمیت بسزایی برخوردار است. برای یک مترجم فهم و تسلط بر علوم قرآنی در گرایش‌های مختلف بسیار حائز اهمیت است. لازم است مترجم در تمام جوانب بر علوم مورد نیاز ترجمه واقف باشد تا کار ترجمه به کامل‌ترین شکل ممکن صورت پذیرد. یکی از این علوم، شناخت علم وجوه و نظائر است علمی که وجوه معنایی واژگان را چه از نظر چندمعنایی و چه از نظر هم‌معنایی برای مترجم روشن می‌سازد تا مترجم بهترین گزینش را برای معنای واژگان در کار خود داشته باشد. در این پژوهش هم‌معنایی واژگان (طبع، ختم، غلف و صرف) مورد نظر است و هدف کار بررسی ترجمه مترجمان ذیل این واژگان است.

۲- مفهوم شناسی

ابتدا مفهوم هم‌معنایی ارائه می‌شود. اینکه منظور از هم‌معنایی از نظر لغوی و اصطلاحی چیست.

۲-۱- هم‌معنایی در لغت

در علوم قرآنی هم‌معنایی را با واژه نظائر می‌شناسند؛ یعنی هرگاه سخن از هم‌معنایی واژگان می‌شود، مقصود نظیر بودن واژگان است. ابن منظور در تعریف نظائر آورده است که نظائر جمع نظیره به معنای مثل و مانند است (ابن منظور، ۱۳۹۴، ج ۵: ۲۱۹). در تعریف لغوی نظائر اختلاف نظری بین صاحب نظران نیست.

۲-۲- هم‌معنایی در اصطلاح

در تعریف اصطلاحی نظائر آورده‌اند که واژگانی که با الفاظ و اعراب متفاوت معنایی واحد یا نزدیک به هم را افاده کنند در واقع نظیر و هم‌معنای هم می‌شوند (ابن تیمیه، بی تا: ۹۶).

۳- طبع الله علی قلوبهم، ختم الله علی قلوبهم، قلوبهم فی غلف و صرف الله قلوبهم

«الفرق بین الختم و الطبع أن الطبع أثر یثبت فی المطبوع و یلزمه فهو یفید من معنی الثبات و اللزوم ما لا یفیده الختم و لهذا قیل طبع الدرهم طبعاً و هو الاثر الذی یؤثره فیهِ فلا یزول عنه كذلك أيضاً قیل طبع الانسان لانه ثابت غیر زائل و قیل طبع فلان علی هذا الخلق اذا کان لا یزول عنه و قال بعضهم الطبع علامة تدل علی کنه الشیء و قیل طبع الانسان لدلالته علی حقیقه مزاجه من الحرارة و البرودة قال و طبع الدرهم علامة جوازه» (عسکری، ۱۳۹۴: ۶۴).

«تفاوت بین ختم و طبع: منظور از طبع، اثری است که در مطبوع ثابت شده و الزامی به وجود می‌آورد. به عبارت دیگر، معنای ثبات و الزام را بر خلاف ختم می‌رساند. به همین جهت نیز گفته می‌شود: طَبَعَ الدَّرْهَمَ طَبْعاً؛ زیرا اثری در درهم ایجاد می‌گردد که از بین نمی‌رود.

همچنین گفته می‌شود: طبع انسان؛ زیرا آن (طبع انسان) ثابت است و زوال نمی‌یابد. چنانکه گفته می‌شود: طبع فلانی چنین خلّقی دارد؛ یعنی فلانی اخلاقی دارد که از بین نمی‌رود. عده‌ای می‌گویند: طبع علامتی است که بر کنه چیزی دلالت می‌کند، به طور مثال: طبع انسان دلالتی بر حقیقت مزاج گرمی و سردی داشته و طبع درهم نیز علامتی بر مجاز بودن آن دارد».

۳-۱- طبع

«الطاء و الباء و العین أصلٌ صحیح و هو مثلٌ علی نهاییه یتّهی إليها الشیء حتی یختم عندها» (ابن فارس، ۱۳۹۴، ج ۳: ۴۳۸). «طاء و باء و عین یک اصل صحیح است و مثالی است برای آن نهایی که شیء می‌تواند به آن برسد تا در آن ختم شود».

طبع در قرآن، یازده مرتبه به کار رفته است که در ده آیه در همنشینی با قلب و در یک آیه، اشاره بر قلب، سمع و بصر شده است. طبع در اصطلاح قرآن، کنایه از نفوذناپذیری دل‌هاست (نعیم امینی، ۱۳۸۸: ۵۹). در آیات قرآن هرگاه سخن طبع بر قلب شده است (هرگاه طبع در همنشینی با قلب آمده است و مهر بر قلب خورده است)، این

بررسی هم‌معنایی (طبع، ختم، غلف و صرف) در ترجمه‌های بهبودی و ... جمال فرزندوحی و گیسیا صفری

طبع سبب عدم درک و فهم واقعیات و نوعی غفلت و عدم پذیرش حق را با خود به همراه دارد (همان). در آیه ۱۰۱ سوره اعراف می‌فرماید:

﴿تِلْكَ الْقُرَى نَقِصُ عَلَيْكَ مِنْ أُنْبَائِهَا وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ﴾

۳-۱-۱- بررسی ترجمه‌ها

در ادامه ترجمه مترجمان را ذیل آیه مذکور بررسی می‌نماییم.

۳-۱-۱-۱- بهبودی

این بود سرنوشت آبادی‌ها که اخبار گذشته آنان را به ترتیب برایت روایت کردیم و... این چنین است که خداوند جهان بر دل‌های کافران مهر می‌نهد که دیگر سخن حق را در گوش نگیرند (بهبودی، ۱۳۹۵: ۲۰۴).

۳-۱-۱-۲- صادقی تهرانی

این‌ها مجتمعات انسانی است که برخی از خبرهای مهم آن را بر تو حکایت می‌کنیم و... پس آنان به آنچه قبلاً تکذیب کرده بودند، هرگز ایمان نمی‌آورند. اینگونه خدا بر دل‌های کافران مهر می‌نهد (صادقی تهرانی، بی تا: ۱۶۳).

۳-۱-۱-۳- مجتبیوی

این آبادی‌ها و شهرهاست که از خبرهای آن‌ها بر تو می‌خوانیم و... این چنین خدا بر دل‌های کافران مهر می‌نهد (مجتبیوی، بی تا: ۱۶۳).

۳-۱-۱-۴- آیت الله مکارم شیرازی

این‌ها، شهرها و آبادیهایی است که قسمتی از اخبار آن را برای تو شرح می‌دهیم ... اینگونه خداوند بر دل‌های کافران مهر می‌نهد و بر اثر لجاجت و ادامه گناه، حس تشخیصشان را سلب می‌کند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۱۶۳).

۳-۱-۲- جمع بندی

قریشی در قاموس می‌گوید: «طبع: مهر زدن. مراد از طبع و مهر زدن به قلب آن است که شخص حاضر به قبول حق نشود و زیر بار آن نرود هر چند به آن یقین داشته باشد و آن یک نوع محو قابلیت ایمان است و علت این مهر زدن کفر، تجاوز و ستمکاری است» (قریشی بنابی، ۱۳۹۴، ج ۴: ۲۰۵).

در معجم مقاییس اللغة آمده است: «طَبَعَ اللهُ عَلَى الْقَلْبِ الْكَافِرِ كَأَنَّهُ خْتَمَ عَلَيْهِ حَتَّى لَا يَصِلَ إِلَيْهِ هُدًى وَلَا نُورٌ فَلَا يُوَفَّقُ لْخَيْرٍ» (ابن فارس، ۱۳۹۴، ج ۳: ۴۳۸). «طبع الله علي قلب الكافر، مثل این است که ختم (مهر) زند بر آن تا جایی که نرسد به آن (قلب) هدایت و نور و موفق به خیر نشود». طریحی در مجمع البحرین (طریحی، ۱۳۹۴، ج ۴: ۳۶۷) و صاحب لسان العرب (ابن منظور، ۱۳۹۴، ج ۸: ۲۳۲) نیز، چنین عبارتی را ذکر کرده است.

راغب گوید: ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ﴾ یعنی خداوند پست و دون همتشان کرد که نور ایمان بر دلشان نمی‌تابد (راغب اصفهانی، ۱۳۹۴، ج ۲: ۴۷۴). در دیگر لغت‌نامه‌ها همچون تهذیب اللغة (ازهری، ۱۳۹۴، ج ۲: ۱۱۰)، شمس العلوم (حمیری، ۱۳۹۴، ج ۷: ۴۰۶۲) و المحکم و المحيط (مُرسی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۵۵۶) نیز همین مفهوم آمده است.

آیت الله مکارم شیرازی در تفسیر این آیه آورده است:

«در این آیه تکیه، روی عبرت‌هایی است که از بیان سرگذشت‌های اقوام پیشین گرفته می‌شود، ولی روی سخن در اینجا به پیامبر (صلي الله عليه و آله وسلم) است اگر چه در واقع هدف همه هستند. نخست می‌گوید: اینها آبادیها، شهرها و اقوامی هستند که اخبار و سرگذشت آنها را برای تو بیان می‌کنیم ﴿تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِهَا﴾ سپس می‌گوید: چنان نبود که آنها بدون اتمام حجت، هلاک و نابود شوند، بلکه به طور مسلم پیامبرانسان با دلائل روشن، به سراغ آنها آمدند و نهایت تلاش و کوشش را در هدایت آنها کردند ﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ﴾ اما آنها در برابر تبلیغات مستمر و دعوت پی‌گیر انبیاء

بررسی هم‌معنایی (طبع، ختم، غلف و صرف) در ترجمه‌های بهبودی و ... جمال فرزندوحی و گسیا صفری

مقاومت به خرج دادند و روی حرف خود ایستادند و حاضر نبودند آنچه را قبلاً تکذیب کردند بپذیرند و به آن ایمان بیاورند ﴿فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ﴾.

از این جمله استفاده می‌شود که پیامبران الهی بارها برای دعوت و هدایت آن‌ها قیام کردند، اما آن‌ها بر اثر لجاجت حتی با روشن شدن بسیاری از حقایق حاضر به قبول هیچ حقیقتی نمی‌شدند. در جمله بعد علت این لجاجت و سرسختی را بیان می‌کند: این چنین خداوند بر دل‌های کافران نقش بی‌ایمانی و انحراف را ترسیم می‌کند و بر قلوبشان مهر می‌نهد که دیگر نور حق و ایمان در دل‌هایشان کارگر نیست ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ﴾. یعنی کسانی که در مسیرهای غلط گام برمی‌دارند، بر اثر تکرار و ادامه عمل، انحراف و کفر و ناپاکی آن چنان بر دل‌های آن‌ها نقش می‌بندد که همچون نقش سکه ثابت می‌ماند (و اتفاقاً معنی طبع در اصل لغت نیز همین است که صورتی را بر چیزی همانند سکه نقش کنند) (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۶: ۲۷۴).

در اطیب البیان نیز ذیل این آیه آمده است که این طبع و مهر مانع نفوذ کلام حق در دل آنان شود. نمی‌خواهند آنچه را تکذیب کرده‌اند، بپذیرند ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ﴾ بر سیه دل چه سود خواندن و عظم نرود میخ آهنین در سنگ (طیب، ۱۳۶۹، ج ۵: ۴۰۴).

در تفسیر مجمع البیان نیز آمده است ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ﴾ برخی گویند: خداوند کفر را به زنگاری تشبیه کرده است که برق شمشیر و صفای آینه را می‌برد. کفر نیز حلاوت ایمان و نور اسلام را از دل آن‌ها می‌برد. آن‌ها هنگامی به این حالت گرفتار شدند که خداوند به آن‌ها دستور داد که ایمان بیاورند پس زنگار دل در مرحله اول معلول نافرمانی آن‌ها و در مرحله دوم معلول امر خداست. از این رو می‌گوید: ما دل کافران را زنگارگون می‌کنیم و مهر می‌زنیم (طبرسی، بی‌تا، ج ۹: ۱۹۴).

بغوی گوید: ﴿كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ﴾ أي: كما طبع الله على قلوب الأمم الخالية [التي] أهلکهم كذلك يطبع الله على قلوب الکفار الذین کتب أن لا يؤمنوا من قومک

(بغوی، ۱۴۲۰، ج ۲: ۲۱۷). «یعنی همانطور که خدا مهر زد بر قلب‌های امت‌های آزاد که هلاک شدند، بر قلب‌های کفاری از قومت نیز مهر می‌زند و می‌نویسد که اینان هرگز ایمان نمی‌آورند. به سبب کفرشان قلوبشان مهر می‌خورد و این مهر مانع ایمان آوردنشان است». همین معنی در تفسیر روح البیان نیز ذکر شده است (حقی برسوی، ج ۳: ۲۰۸).

در روض الجنان (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۸: ۳۱۴) و المیزان (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۸: ۲۵۸) نیز چنین مضمونی در تفسیر این آیه بیان شده است.

بررسی کتب لغت و تفاسیر مفهوم مهر زدن بر قلب، عدم تشخیص سخن حق و عدم پذیرش ایمان را در اثر این مهر برای واژه طبع بیان کرد. یعنی لجاجت در کفر تا جایی پیش می‌رود که سیاهی تمام قلب را فرا می‌گیرد و هیچ سخن حق را نمی‌شنود و مؤمن به ایمان الهی نمی‌شود. بررسی ترجمه‌ها نشان داد که آقایان بهبودی و مکارم شیرازی مفهوم عدم شنیدن سخن حق و سلب حس تشخیص را بیان نمودند اما آقایان مجتبی و صادقی تهرانی تنها به معنای مهر زدن اکتفا کردند.

۳-۲- ختم

«الخاء و التاء و المیم أصل واحد و هو بلوغ آخر الشيء يقال ختمت العمل و ختم القارئ السورة فأما الختم و هو الطبع على الشيء و الخاتم، الخاتام و الخيتام مشتق منه يقال النبي (صلى الله عليه و آله وسلم) خاتم الأنبياء لأنه آخرهم» (ابن فارس، ۱۳۹۴، ج ۲: ۲۴۵). «یعنی خاء، تاء و میم یک اصل واحد است و آن آخر و بلوغ (انتها و کمال) هر چیزی است. گفته می‌شود کار را تمام کردم و قاری سوره را ختم (تمام) کرد. پس ختم همان طبع (مهر زدن) بر اشیاء است و خاتم، خاتام و خیتام از مشتقات آن (ختم) است. گفته می‌شود پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) خاتم انبیاء است چون آخرین آنهاست».

ختم و مشتقاتش هشت مرتبه در قرآن آمده است که از این میان، ختم، پنج مرتبه (بقره ۷، انعام ۴۶، یس ۶۵، شوری ۲۴، جائیه ۲۳) و مختموم (مطففین ۲۵)، ختام (مطففین ۲۶) و

بررسی هم‌معنایی (طبع، ختم، غلف و صرف) در ترجمه‌های بهبودی و ... جمال فرزندوحی و گیسو صفری

خاتم (احزاب/۴۰) هر کدام یک مرتبه ذکر شده‌اند. مفهوم مهر و موم کردن قلب که از ختم بر قلب افاده می‌شود یک نوع عدم توجه و نفوذ ناپذیری قلب را در درک حقایق و پذیرش ایمان به همراه دارد. از جمله آیاتی که چنین مفهومی را افاده می‌کند، آیه ۴۶ سوره انعام است ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ﴾

۳-۲-۱- بررسی ترجمه‌ها

در ادامه ترجمه مترجمان را ذیل آیه مذکور بررسی می‌نماییم.

۳-۲-۱-۱- بهبودی

بگو: شما خود چه تصور کرده‌اید؟ اگر خداوند جهان، شنوایی و بینایی شما را بگیرد و بر دل‌های شما مهر بگذارد، غیر از خداوند جهان کدامین خدا وجود دارد که بتواند شنوایی و بینایی و هوشیاری شما را باز گرداند؟ (بهبودی، ۱۳۹۵: ۱۶۸).

۳-۲-۱-۲- صادقی تهرانی

بگو: آیا دیدید اگر خدا شنواییتان و دیدگانتان را برگرد و بر دل‌هایتان مهر نهد، آیا غیر از خدا کدام معبودی است که آن‌ها را برایتان باز آورد؟ (صادقی تهرانی، بی‌تا: ۱۳۳).

۳-۲-۱-۳- مجتبیوی

بگو: مرا گویند که اگر خداوند شنوایی و بینایی شما را باز گیرد و به دل‌های شما مهر نهد کدام خداست جز خدای یکتا که آن را به شما باز آرد؟ (مجتبیوی، بی‌تا: ۱۳۳)

۳-۲-۱-۴- آیت الله مکارم شیرازی

بگو: به من خبر دهید اگر خداوند، گوش و چشم‌هایتان را بگیرد، و بر دل‌های شما مهر نهد (که چیزی را نفهمید)، چه کسی جز خداست که آن‌ها را به شما بدهد؟ (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۱۳۳)

۳-۲-۲- جمع بندی

قریشی در قاموس گویند: مهر زدن است که گاهی بنفسه و گاهی با حرف علی متعدی می‌شود. در ادامه با اشاره به آیه مذکور می‌گویند: اگر گوش از شنیدن حق و چشم از دیدن

آیات حق در پرده باشد، قلب مهر زده می شود مانند آنچه در این آیه آمده است: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ أَبْصَارَكُمْ وَ خَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ﴾ که مهر فقط برای قلب است و چون گوش و چشم مأخوذ شده، دل ممهور می گردد و قدرت تشخیص حق و باطل از دست می رود (قریشی بنابی، ج ۲: ۲۲۴).

ابن منظور می گوید: «الْخَتْمُ عَلَى الْقَلْبِ أَنْ لَا يَفْهَمُ شَيْئاً وَ لَا يَخْرُجُ مِنْهُ شَيْءٌ» (ابن منظور، ۱۳۹۴، ج ۱۲: ۱۶۳). «ختم علی قلب یعنی چیزی را نمی فهمد و چیزی از آن خارج نشود. قدرت درک و فهم قلب از او سلب شود». در فرهنگ ابجدی آمده است ختم علی قلبه: او را نادان کرد (بستانی، ۱۳۹۴: ۳۵۶).

راغب چنین می گوید: «این آیه اشاره ای است به جریان عادتی که خداوند انسان را بر آن قرار داده است که هر گاه انسان کارش در اعتقاد باطل و انجام گناهان و محظورات به نهایت رسید و به هیچ روی نگرش و توجه ای به حق در او نباشد، آن اعتقاد و انجام پیاپی گناهان حالتی را در او بوجود می آورد که دیگر عادت به انجام معاصی و گناهان را نیکو می شمرد. گوئی در آن حالات به وضعی کشانده می شود که دل و جانش برای پذیرش حق و ایمان بسته و مهر شده است» (راغب اصفهانی، ۱۳۹۴، ج ۱: ۵۸۱).

صاحب تاج العروس در ذیل واژه ختم چنین آورده است قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ و هُوَ كَقَوْلِهِ ﴿طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ فَلَإِنَّ تَعَقُّلًا وَ لَا نَعْيًا شَيْئاً. «آیه ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ مانند آیه ﴿طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ است؛ یعنی پس تعقل نمی کنید و چیزی را نمی فهمید».

زبیدی سپس می گوید که زجاج نیز ختم و طبع را به یک معنا می داند (حسینی الزبیدی، ۱۳۹۴، ج ۱۶: ۱۸۹). در تهذیب اللغة (ازهری، ۱۳۹۴، ج ۷: ۹۱۳۷) و شمس العلوم (حمیری، ۱۳۹۴، ج ۳: ۱۷۱۳) و محکم المحيط (ثرسی، ۱۳۹۴، ج ۵: ۱۵۵) نیز همین مفهوم ذیل این واژه بیان شده است.

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه آورده است گرفتن گوش و چشم به معنای کر و کور کردن آن است و مهر بر دلها نهادن، به معنای بستن دریچه دل است، به طوری که دیگر چیزی از خارج در آن داخل نشود، تا قلب درباره آن فکر کند و به کار افتد و خیر و شر و واجب و غیرواجب آن را تشخیص دهد. آری، مهر بر دلها نهادن به این معنا است، نه این‌که به کلی قلب را از خاصیتی که دارد که همان صلاحیت برای تفکر است، بیاندازد؛ زیرا اگر به این معنا باشد، آن وقت چنین کسی باید دیوانه شود، حال آن‌که کفار دیوانه نبودند، بلکه تنها فرقی که دل‌های آنان با دل‌های سایرین داشت، این بود که کفار کلام حق را درباره خدای سبحان گوش نمی‌دادند و آیاتی را که دلالت می‌کند بر اینکه او یگانه است و شریک ندارد، نمی‌دیدند... (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۱۳۱).

آیت الله مکارم شیرازی در تفسیر این آیه چنین می‌گوید: روی سخن در این آیه با مشرکان است و روی گزینه دفع ضرر تکیه کرده است. نخست می‌گوید: اگر خداوند نعمت‌های گرانبه‌ای را همچون گوش و چشم از شما بگیرد و بر دل‌هایتان مهر بگذارد و به طوری که نتوانید میان خوب و بد و حق و باطل تمیز دهید، چه کسی جز خدا می‌تواند این نعمتها را به شما باز گرداند؟ در حقیقت مشرکان نیز قبول داشتند که خالق و روزی ده خدا است و بت‌ها را به عنوان شفاعت در پیشگاه خدا می‌پرستیدند. قرآن می‌گوید شما به جای اینکه پرستش بت‌های بی ارزش و فاقد همه چیز کنید، چرا مستقیماً به در خانه خدا نمی‌روید، در اینجا عقل آن‌ها به داوری طلبیده می‌شود که بت‌هایی که خود نه چشم و نه گوش و نه عقل و نه هوش دارند چگونه می‌توانند اینگونه نعمت‌ها را به دیگران ببخشند؟... (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۲۴۲).

بغوی در معالم التنزیل چنین می‌گوید: ﴿حَتَمَ عَلٰی قُلُوْبِكُمْ﴾ حتی لا تفقهوا شیئا و لا تعرفوا مما تعرفون من أمور الدنیا (بغوی، ۱۴۲۰، ج ۲: ۱۲۴). «یعنی تا نفهمید چیزی را و نشناسید آنچه می‌شناختید را از امور دنیا». صاحب روض الجنان چنین تفسیر کرده است: ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ﴾ حق تعالی با این آیه حجّت بر کافران تمام کرد. می‌گوید:

بگو ای محمد این کافران را که اگر خدای تعالی شنوایی شما و بینایی شما باز ستاند و مهر بر دل‌های شما نهد تا چیزی نشنوید و نبینید و ندانید، چه کسی این‌ها را به شما تواند باز پس دهد... (ابو الفتوح رازی، ۱۴۰۸، ج ۷: ۲۹۲). زمخشری در کشاف آورده است ﴿وَحَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ﴾ بآن یغطی علیها ما یدهب عنده فهمکم و عقلکم (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲: ۲۴) «تا بپوشاند با آن آنچه را که فهم و عقل شما به سوی آن می‌رود. با این ختم، فهم و درک شما پوشیده می‌شود، از کار می‌افتد و قدرت درک ندارید». طبرانی (طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۳: ۲۹)، ماتریدی (ماتریدی، ۱۴۲۶، ج ۴: ۸۷)، بیضاوی (بیضاوی، ۱۴۰۸، ج ۲: ۱۶۲)، ثعلبی (ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۴: ۱۴۸)، سمرقندی (سمرقندی، ۱۴۱۶، ج ۲: ۱۲۴)، فیض کاشانی (فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ج ۲: ۱۲۱) و آلوسی (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۴: ۱۴۴) نیز ختم بر قلب را سلب درک و قدرت اندیشه و فهم دانسته‌اند.

بررسی لغت‌نامه‌ها و تفاسیر مؤید مفهوم عدم درک و نفوذ ناپذیری کلام حق در قلب مهر شده است. بررسی ترجمه‌ها نشان داد که مترجمان در ترجمه ختم بر قلب جملگی معنای مهر زدن بر دل را اشاره کرده‌اند و تنها آیت الله مکارم شیرازی بعد از بیان مهر زدن اشاره‌ای به عدم فهم داشته‌اند.

۳-۳- غُلف

«الغین و اللام و الفاء كلمة واحدةٌ صحيحةٌ تدلُّ على غشاوةٍ و غشيانٍ شيءٍ لشيءٍ يقال غِلافُ السِّيفِ و قلبٌ أغْلَفٌ كأنما أغشِيَ غِلافاً فهو لا يعي شيئاً» (ابن فارس، ۱۳۹۴، ج ۴: ۳۹۰). «غین و لام و فاء یک کلمه صحیح است که دلالت می‌کند بر پوشش و پوشاندن چیزی با چیزی دیگر. گفته می‌شود غِلافُ السِّيفِ و قلبٌ أغْلَفٌ مانند این است که قلب پوشیده شده باشد با غلاف به طوری که چیزی نفهمد».

واژه غلف با ترکیب ﴿قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ در قرآن تنها دو بار آن هم از زبان یهودیان، یکی در آیه ۸۸ سوره بقره و دیگری در آیه ۱۵۵ سوره نساء بیان شده است (قرایی، ۱۳۸۰: ۹). این

بررسی هم‌معنایی (طبع، ختم، غلف و صرف) در ترجمه‌های بهبودی و ... _____ جمال فرزندوحی و گیسیا صفری

واژه در در هر دو این معنا را با خود دارد که دل‌های یهودیان در چنان پوشش و غلافی قرار گرفته است که قدرت درک و فهم را از دست داده‌اند و قدرت پذیرش ایمان را ندارند. برای بررسی این نکته آیه زیر را مطالعه می‌نماییم.

﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ﴾ (بقره/۸۷).

۳-۱-۳- بررسی ترجمه‌ها

در ادامه ترجمه مترجمان را ذیل آیه مذکور بررسی می‌نماییم.

۳-۱-۳-۱- بهبودی

گفتند که دل‌های ما سرپوش دارد، ولی دل‌هایشان سرپوش ندارد، بلکه خداوندشان در اثر کفر و تکبر لعنت کرد که کمتر ایمان می‌آورند (بهبودی، ۱۳۹۵: ۳۳).

۳-۱-۳-۲- صادقی تهرانی

و گفتند: «دل‌های ما را پوششی (فرا گرفته) است» (چنان نیست بلکه آنان به خوبی می‌فهمند) بلکه خدا به سزای کفرشان لعنتشان کرده است. پس چه اندک ایمان می‌آورند (صادقی تهرانی، بی‌تا: ۱۳).

۳-۱-۳-۳- مجتبیوی

و گفتند: دل‌های ما در پوشش است (سخنانت به دل‌های ما نرسد و آن‌ها را نمی‌فهمیم) چنین نیست بلکه خدا آنان را به سبب کفرشان لعنت کرده از رحمت و هدایت خود دور ساخته، پس اندکی ایمان می‌آورند (مجتبیوی، بی‌تا: ۱۳).

۳-۱-۳-۴- آیت الله مکارم شیرازی

و (آن‌ها از روی استهزا) گفتند: دل‌های ما در غلاف است (و ما از گفته تو چیزی نمی‌فهمیم. آری، همین طور است) خداوند آن‌ها را به خاطر کفرشان، از رحمت خود دور ساخته، (به همین دلیل، چیزی درک نمی‌کنند) و کمتر ایمان می‌آورند (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۱۳).

۳-۲-۳- جمع بندی

قریشی بر این عقیده است که غُلْف (بر وزن فلس) به مفهوم پوشاندن و قرار دادن در غلاف است (قریشی بنابی، ۱۳۹۴، ج ۵: ۱۱۵).

در لسان العرب آمده است ﴿ وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ ﴾ قیل معناه ضمُّ أي علیه غِشاء عن سماع الحق و قبوله و هو قلب الكافر (ابن منظور، ۱۳۹۴، ج ۹: ۲۷۱). «گفته شده غلف یعنی ناشنوایی (کر شدن و نشنیدن). یا اینکه بر قلب پوششی است که از شنیدن حق و قبول آن مانع می‌شود و این قلب کافر است». آیه ﴿ قُلُوبُنَا غُلْفٌ ﴾ مانند بودن دل‌ها در اکنه یا پرده‌ها در آیه ﴿ وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ ﴾ (فصلت/۵) است و نیز گفته شده معنایش قلوبنا اوعیه للعلم است یعنی دل‌ها مانع ظرفهایی برای علم و دانش است و یا معنایش این است که بر دل‌ها مانع پرده افکنده و نهفته و پوشیده شده است (راغب اصفهانی، ۱۳۹۴، ج ۲: ۷۱۱).

تاج العروس (حسینی الزبیدی، ۱۳۹۴، ج ۱۲: ۴۱۷)، تهذیب اللغه (زهری، ۱۳۹۴، ج ۸: ۱۳۲) و المحکم و المحيط (مُرسی، ۱۳۹۴، ج ۵: ۱۵۲۸)، همین عبارت راغب قلوبنا اوعیه للعلم را به کار برده‌اند.

آیت الله مکارم شیرازی در تفسیر نمونه آورده است: «آن‌ها در برابر دعوت انبیاء یا دعوت تو از روی استهزاء گفتند: دل‌های ما در غلاف است و ما از این سخنان چیزی درک نمی‌کنیم ﴿ وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ ﴾. آری همین طور است خداوند آن‌ها را به خاطر کفرشان لعنت کرده و از رحمت خویش دور ساخته است (به همین دلیل چیزی درک نمی‌کنند) و کمتر ایمان می‌آورند. این آیه بیانگر این واقعیت است که انسان بر اثر پیروی از هوس‌های سرکش آن چنان از درگاه خدا رانده می‌شود و بر قلب او پرده‌ها می‌افتد که حقیقت کمتر به آن راه می‌یابد» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۳۳۷). در المیزان آمده است ﴿ وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ ﴾ کلمه غلف جمع اغلف است و اغلف از ماده غلاف است و معنای جمله این است که در پاسخ گفتند: دل‌های ما در زیر غلاف‌ها، لفافه‌ها و پرده‌ها قرار دارد و این جمله نظیر آیه: ﴿ وَ قَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا نَدْعُونَا إِلَيْهِ ﴾ (فصلت/۵) «گفتند: دل‌های ما در کنانه‌ها است از آنچه شما، ما را بدان می‌خوانید»، می‌باشد و این تعبیر در هر دو آیه کنایه است از این‌که ما نمی‌توانیم به آنچه شما دعوتمان می‌کنید، گوش فرا دهیم (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۱: ۳۳۰). همین مضمون را زمخشری نیز در کشاف بیان کرده است (زمخشری، ۴۰۷، ج ۱: ۱۶۳).

بغوی می‌گوید: ﴿وَقَالُوا﴾ یعنی اليهود ﴿قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ جمع أغلف و هو الذي عليه غشاوة معناه عليها غشاوة فلا تسمع و لا تفقه ما يقول قاله مجاهد و قتادة نظيره قوله تعالى ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ﴾ (فصلت/۵) (بغوی، ۱۴۲۰، ج ۱: ۱۴۱). «﴿وَقَالُوا﴾ یعنی یهود گفتند ﴿قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ غلف یعنی کسی که بر قلبش پوشش است. معنایش آن است که در پوششی است که نمی‌شنود و نمی‌فهمد آنچه می‌گویی. مجاهد و قتاده می‌گویند: این آیه مانند آیه ۵ سوره فصلت است.

در مجمع البیان (طبرسی، ج ۱: ۲۵۲)، روض الجنان (ابوالفتح رازی، ۱۴۰۸، ج ۲: ۵۲)، تفسیر ماتریدی (ماتریدی، ۱۴۲۶، ج ۱: ۵۰۸)، تفسیر القرآن العظیم (ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹، ج ۱: ۱۷۰)، تفسیر سمرقندی (سمرقندی، ۱۴۱۶، ج ۱: ۷۲) و تفسیر ثعلبی (ثعلبی، ۱۴۲۲، ج ۱: ۲۳۳) نیز چنین تفسیری در ذیل این آیه ذکر شده است.

در بحر المحيط آمده است: «﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ الضمیر فی قالوا عائد علی اليهود و هم أبناء بنی اسرائیل الذین کانوا بحضرة رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قالوا ذلك بهتا و دفعا لما قامت عليهم الحجج و ظهرت لهم البينات و أعجزتهم عن مدافعة الحق المعجزات نزلوا عن رتبة الإنسانية إلى رتبة البهيمية قرأ الجمهور غلف بإسكان اللام و تقدم الكلام على سکون اللام أ هو سکون أصلي فيكون جمع أغلف أم هو سکون تخفيف فيكون جمع غلاف و أصله الضم كحمار و حمر قال ابن عطية و هنا يشير إلى أن التخفيف من التثقیل قلما يستعمل إلا في الشعر و نص ابن مالك على أنه يجوز التسكين في نحو حمر جمع حمار دون ضرورة و قرأ ابن عباس و الأعرج و ابن هرمز و ابن محيصة غلف بضم اللام و هي مروية عن أبي عمرو و هو جمع غلاف و لا يجوز أن يكون في هذه القراءة جمع أغلف لأن تثقیل فعل الصحيح العين لا يجوز إلا في الشعر. يقال غلفت السيف جعلت له غلافا فأمأ من قرأ غلف بالإسكان فمعناه أنها مستورة عن الفهم و التمييز قال مجاهد أي عليها غشاوة و قال عكرمة عليها طابع و قال الزجاج ذوات غلف أي عليها غلف لا تصل إليها الموعظة و قيل معناه خلقت غلغا لا تتدبر و لا تعتبر و قيل محجوبة عن سماع ما تقول و فهم

ما تبیین و یحتمل علی هذه القراءة أن يكون قولهم هذا علی سبیل البهت و المدافعة حتی یسکتوا رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و یحتمل أن يكون ذلك خبرا منهم بحال قلوبهم لأن الأول فيه ذم أنفسهم بما ليس فيها و كانوا يدفعون بغير ذلك و أسباب الدفع كثيرة و أما من قرأ بضم اللام فمعناه أنها أوعية للعلم أقاموا العلم مقام شيء مجسد و جعلوا الموانع التي تمنعهم غلغا له لیستدل بالمحسوس علی المعقول و یحتمل أن یریدوا بذلك أنها أوعية للعلم فلو كان ما تقوله حقا و صدقا لوعته قاله ابن عباس و قتادة و السدي و یحتمل أن يكون المعنی أن قلوبنا غلف أي مملوءة علما فلا تسع شیئا و لا تحتاج إلى علم غیره فإن الشيء المغلف لا یسع غلافه غیره» (ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۱: ۴۸۳).

در عبارت ﴿وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ ضمیر در فعل قالوا به یهود برمی گردد که همان فرزندان بنی اسرائیل بوده و در محضر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بودند. گفتند آن بهتان است و از حجت های ارائه شده دوری کردند و دلایل آشکار برایشان روشن گشت ولی نتوانستند از حق دفاع کنند. از مرتبه (بالای) انسانیت به مرحله (پائین) حیوانیت تنزل کردند. بیشتر قرآء، غُلْفٌ را با سکون لام خوانده اند. آیا سکون لام در غلف اصلی است که جمع آن أغلف می شود یا سکون لام در غلف اصلی نبوده بلکه در اصل لام ضمه بوده ولی مخفف شده و ساکن گرفته است که جمع آن غلاف می شود؟ مانند حمار و حُمُر. ابن عطیة می گوید: در این جا تخفیف از تثقیل کاربرد کمتری دارد و استعمال زیاد آن (تخفیف از تثقیل) در شعر می باشد و ابن مالک تاکید می کند که ساکن کردن بدون ضرورت در کلماتی مثل حُمُر جمع حمار جایز می باشد و ابن عباس، الأعرج، ابن هرمز و ابن محیصن، غُلْف جمع غلاف را با ضمه لام خوانده اند که اینگونه قرائت از ابو عمرو نیز روایت شده است و جایز نیست که در اینگونه قرائت کردن جمع آن أغلف شود؛ زیرا تثقیل کردن فعلی که حرف دوم آن صحیح باشد، فقط در شعر جایز است. گفته می شود غلغت السیف: آن را در غلاف گذاشتی. اما کسی که غُلْف را با سکون لام می خواند، معنایش این است که قلب از فهمیدن و تشخیص دادن به دور است.

مجاهد گفته است: یعنی بر روی قلب پرده و پوششی است و عکرمه گفته است: بر روی آن مَهْری است و زجاج گفته است: ذوات غلف یعنی بر روی آن پوششی است که موعظه در آن اثر نمی‌کند و گفته شده معنایش این است: پوششی را آفریدی که تدبّر نمی‌کند و عبرت نمی‌گیرد و گفته شده: یعنی آنچه را که می‌گویی، نمی‌شنود و آنچه را که بیان می‌کنی، نمی‌فهمد و در این قرائت احتمال داده می‌شود که سخن آن‌ها (مشرکان) بر شیوه بُهتان و دفاع کردن باشد، تا پیامبر (صلي الله عليه و آله و سلم) را ساکت کنند و احتمال داده می‌شود که سخن آن‌ها از حالت قلب‌های آنان خبر می‌دهد؛ زیرا احتمال اول در مذمت آنان است؛ چرا که از چیز دیگر دفاع می‌کردند در حالی که علت‌های دفاع بسیار می‌باشد و اما کسانی که لام در غُلف را با ضمه خوانده‌اند، غُلف به معنای ظرف‌های (کانون) علم و درک می‌باشد، مشرکان علم را مانند شیء مجسم شده‌ای فرض کردند و موانعی را که بر سر راهشان وجود داشت همچون ظرف علمی (پوششی) برای آن قرار دادند تا به وسیله محسوسات برای معقولات استدلال کنند و احتمال داده می‌شود که منظورشان از ﴿قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ این بود که قلب‌هایشان کانون علم و درک می‌باشد، پس اگر آنچه را که می‌گویی درست و بر اساس حقیقت باشد بتواند آن (سخن حق) در این ظرف (علم و درک) جای گیرد. ابن عباس، قتاده و السدی این احتمال را بیان کرده‌اند و احتمال دارد که به این معنا باشد: ﴿قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ یعنی قلب‌های ما سرشار از علم و درک است، به چیزی نیاز ندارد و محتاج علم دیگران نیست، همانا چیزی که پوشیده شده باشد نیاز به پوشش دیگری ندارد. ثعالبی (ثعالبی، ۱۴۱۸، ج ۱: ۲۷۷) و ابن قتیبه (ابن قتیبه، ۱۴۱۱، ج ۱: ۵۵) نیز در غلاف و پرده بودن را در تفسیر این آیه ارائه داده‌اند.

چنانکه بررسی شد صاحب نظران علم لغت و مفسران مفهوم در پوشش قرار گرفتن قلب و از دست دادن توانایی درک را برای عبارت ﴿قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ در آیه ۸۸ بقره تأیید کردند؛ اما از بین مترجمان، تنها بهبودی، اشاره‌ای به این مفهوم ننمود. صادقی تهرانی، با توجه به مطلبی که داخل پرانتز آورد (چنان نیست بلکه آنان به خوبی می‌فهمند)، در واقع به

نوعی این مسأله را تأیید کرد که یهود از گفتن عبارت ﴿قُلُوبُنَا غُلْفٌ﴾ اقرار به عدم فهمشان را یاد آورد شدند. مجتوبی و آیت الله مکارم شیرازی به مفهوم در غلاف بودن دل و عدم فهم سخنان پیامبر (ص) اشاره کردند.

۳-۴- صرف

«الصاد و الراء و الفاء معظم بابه يدل على رجوع الشيء من ذلك صرفت القوم صرفاً و انصرفوا إذا رجعتهم فرجعوا و الصّرف في القرآن التّوبة لأنه يُرجع به» (ابن فارس، ۱۳۹۴، ج ۳: ۳۴۲). «بیشتر بابها در سه حرف «ص، ر، ف» بر برگشت چیزی دلالت می‌کند از آن جمله است: صرفت القوم صرفاً و انصرفوا هرگاه آنها را برگردانی، برگردند و الصّرف در قرآن کریم یعنی: توبه، زیرا به او باز گردانده می‌شود».

واژه صرف و مشتقاتش به معنای گردانیدن در قرآن ۲۹ مرتبه، بیان شده است (براتی و همکاران، ۱۳۹۴: ۲)؛ اما تنها در آیه ۱۲۷ سوره توبه در هم نشینی با قلب آمده است. ﴿وَ إِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ﴾ در این آیه خداوند قلوب منافقان را به خاطر کفرشان از پذیرش حق رویگردان کرده است و قدرت پذیرش ایمان را از ایشان سلب نموده است.

۳-۴-۱- بررسی ترجمه‌ها

در ادامه ترجمه مترجمان را ذیل آیه مذکور بررسی می‌نماییم.

۳-۴-۱-۱- بهبودی

و چون سوره‌ای نازل شود، به هم می‌نگرند و می‌پرسند: آیا کسی از مؤمنان مراقب ما هست؟ و اگر کسی را مراقب خود نبینند، آرام و آهسته خود را به کناری می‌کشند و به خانه‌هایشان باز می‌گردند. خداوند دل‌های آنان را از درک قرآن باز گرداند؛ از آن روی که مردمی بی ادراکند (بهبودی، ۱۳۹۵: ۲۵۲).

۳-۴-۱-۲- صادقی تهرانی

و هنگامی که سوره‌ای نازل شود، برخی از آنان به برخی دگر می‌نگرند (و می‌گویند): آیا هرگز کسی شما را می‌بیند؟ سپس (از حضور پیامبر) باز می‌گردند. خدا دل‌هایشان را (از حق) برگردانده، زیرا آنان گروهی هستند که هرگز نمی‌فهمند (نادانی می‌نمایند) (صادقی تهرانی، بی‌تا: ۲۰۷).

۳-۴-۱-۳- مجتبیوی

و چون سوره‌ای فرستاده شود (که در آن از حال منافقان یاد شده باشد) برخی از آنان به برخی دیگر می‌نگرند (و می‌پرسند): آیا کسی شما را می‌بیند؟ (زیرا نگرانند که آثار ترس از رسوا شدن را در چهره‌شان ببینند) آنگاه (از آن مجلس آهسته و پنهانی) باز می‌گردند. خدا دل‌هایشان را (از حق) بگردانید (یا برگرداند) زیرا گروهی نافهمند (مجتبیوی، بی‌تا: ۲۰۷).

۳-۴-۱-۴- آیت الله مکارم شیرازی

و هنگامی که سوره‌ای نازل می‌شود، بعضی از آن‌ها (منافقان) به یکدیگر نگاه می‌کنند و می‌گویند: آیا کسی شما را می‌بیند؟ (اگر از حضور پیامبر بیرون رویم، کسی متوجه ما نمی‌شود) سپس منصرف می‌شوند (و بیرون می‌روند)؛ خداوند دل‌هایشان را (از حق) منصرف ساخته؛ چرا که آن‌ها، گروهی هستند که نمی‌فهمند (و بی‌دانشند) (مکارم شیرازی، ۱۳۷۳: ۲۰۷).

۳-۴-۲- جمع بندی

قریشی در قاموس قرآن آورده است که صرف به مفهوم برگرداندن است، خواه بر گرداندن مطلق باشد مثل ﴿فَيَصِيبُ بِهٖ مَنۢ يَّشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنۢ مَّنۢ يَّشَاءُ﴾ (نور/۴۳) یا بر گرداندن از حالی بحالی (قریشی بنابی، ۱۳۹۴، ج ۴: ۱۲۳) مانند ﴿صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ بِاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَاۤ يَفْقَهُوْنَ﴾. الصَّرْفُ رَدُّ الشَّيْءِ عَنۢ وَجْهِهٖ صَرَفَهُ يَصْرِفُهُ صَرْفًا فَاَنْصَرَفَ وَ صَارَفَ نَفْسَهٗ عَنِ الشَّيْءِ صَرَفَهَا عَنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى ﴿ثُمَّ اَنْصَرَفُوْا﴾ اَي رَجَعُوا عَنِ الْمَكَانِ الَّذِي اسْتَمَعُوْا فِيْهِ وَ قِيلَ اَنْصَرَفُوْا عَنِ الْعَمَلِ بَشِيْءٍ مِّمَّا سَمِعُوْا ﴿صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوْبَهُمْ﴾ اَي اَضَلَّهُمُ اللّٰهُ مُجَازَاةً عَلٰى فِعْلِهِمْ (ابن منظور،

۱۳۹۴، ج ۹: ۱۸۹). «صرف به معنای بازگشت چیزی از سوئی می باشد. او را باز گرداند. او را باز می گرداند، بازگشتن، پس بازگشت. صَارَفَ نَفْسَهُ عَنِ الشَّيْءِ؛ یعنی از آن منصرف شد. این سخن خداوند متعال ﴿ثُمَّ أَنْصَرَفُوا﴾؛ یعنی: از مکانی که در آن استراق سمع می کردند، بازگشتند و گفته شده: از عمل کردن به آنچه که می شنیدند، منصرف شدند. عبارت ﴿صَرَفَ اللهُ قُلُوبَهُمْ﴾ یعنی خداوند آنان را بخاطر کفر اعمالشان گمراه کرد».

راغب می گوید: «الصَّرْفُ برگرداندن چیزی از حالتی به حالت دیگر یا تبدیل کردنش به غیر از خودش می باشد. ﴿ثُمَّ أَنْصَرَفُوا صَرَفَ اللهُ قُلُوبَهُمْ﴾ این آیه ممکن است درخواستی علیه آنها باشد و یا اینکه اشاره به کاری است که انجام می دادند و نتیجه اش به آنها بازمی گردد» (راغب اصفهانی، ۱۳۹۴، ج ۲: ۳۹۲). ﴿صَرَفَ اللهُ قُلُوبَهُمْ﴾ ای أَضَلَّهُم اللهُ مجازاً علی فِعْلِهِمْ (مُرسی، ۱۳۹۴، ج ۸: ۳۰۱). «یعنی خداوند گمراهشان کرد و این گمراهی مجازات عملشان است». دیگر لغت نامه‌ها اشاره‌ای به این معنا نداشته و صرف را با ضم فاء در معنای توبه دانسته‌اند (ازهری، ۱۳۹۴، ج ۱۲: ۱۱۳؛ طریحی، ۱۳۹۴: ۷۸؛ جوهری، ۳۹۴، ج ۴: ۱۳۸۵).

آیت الله مکارم شیرازی در تفسیر این آیه می نویسد: «هنگامی که سوره‌ای از قرآن نازل می شود، آن‌ها با نظر تحقیر و انکار نسبت به آن سوره به یکدیگر نگاه می کنند و با حرکات چشم، مراتب نگرانی خود را ظاهر می سازند ﴿وَ إِذَا مَا أَنْزَلْتُ سُورَةً نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ﴾ ناراحتی و نگرانی آن‌ها از این نظر است که مبدا نزول آن سوره، رسوایی جدیدی برایشان فراهم سازد و یا به خاطر آن است که بر اثر کوردلی چیزی از آن نمی فهمند و انسان دشمن چیزی است که نمی داند و به هر حال تصمیم بر این می گیرند که از مجلس بیرون بروند، تا این نغمه‌های آسمانی را نشنوند، اما از این بیم دارند که به هنگام خروج کسی آن‌ها را ببیند، لذا آهسته از یکدیگر سؤال می کنند: آیا کسی متوجه ما نیست ﴿هَلْ يَرَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ﴾ و همین که اطمینان پیدا می کنند جمعیت به سخنان پیامبر (ص) مشغولند و متوجه آن‌ها نیستند، از مجلس بیرون می روند ﴿ثُمَّ أَنْصَرَفُوا﴾.

بررسی هم‌معنایی (طبع، ختم، غلف و صرف) در ترجمه‌های بهبودی و ... جمال فرزندی و گیسو صفری

جمله «هل یریکم من احد» «کسی شما را می‌بیند» را، یا با زبان می‌گفتند و یا با اشاره چشم‌ها، در صورت دوم جمله «نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ» با این جمله یک مفهوم را بیان می‌کند و در حقیقت «هل یریکم من احد» تفسیری است برای نگاهشان به یکدیگر. در پایان آیه، به ذکر علت این موضوع پرداخته و می‌گوید: آن‌ها به این جهت از شنیدن کلمات خدا ناراحت می‌شوند که خداوند قلوبشان را (به خاطر لجاجت و عناد و بخاطر گناهانشان) از حق منصرف ساخته (و یک حالت دشمنی و عداوت نسبت به حق پیدا کرده‌اند) چرا که آن‌ها افرادی بی فکر و نفهم هستند «صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱، ج ۸: ۲۰۳). در میزان آمده است: «از ظاهر سیاق برمی‌آید که معنای «ثُمَّ أَنْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ» این است که از حضور پیغمبر برمی‌گردند در حالی که خدا دل‌هایشان را از فرا گرفتن و دریافتن آیات الهی و ایمان به آن برگردانیده است، به جهت آنکه مردمی هستند که حرف حق به گوششان نمی‌رود» (طباطبایی، ۱۳۷۴، ج ۹: ۵۶۰).

زمخشری در معنای آیه می‌گوید: «إذا ما أنزلت سورة في عيب المنافقين» «صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» «دعاء عليهم بالخذلان و بصرف قلوبهم عما في قلوب أهل الإيمان من الانشراح بسبب أنهم لا يتدبرون حتى يفقهوا. الاخبار بأن الله صرف قلوبهم أي منعها من تلقى الحق بالقبول و لكن الزمخشري يفر من جعله خبرا لأن صرف القلوب عن الحق لا يجوز على الله تعالى عنده بناء على قاعدة الصلاح و الأصلح في قوله «حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ» فلما احتملت هذه الآية الدعاء و الخبر على حد سواء تعين عنده جعلها دعاء ثم في هذا الدعاء مناسبة الفعل الصادر منهم و هو الانصراف» (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۲: ۳۲۵). «هنگامی که سوره‌ای در خصوص عیب و ایراد منافقان نازل می‌شد «صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ» به معنای نفرین به خواری و ذلت برای منافقین و نفرین به رانده شدن قلوب آنان از گشادگی صدر که در قلوب مومنان وجود داشت، می‌باشد. به این علت که آن‌ها نمی‌اندیشند تا بفهمند. سپس در پاورقی ذیل همین آیه آورده است: این احتمال داده می‌شود که إِنَّ اللَّهَ صَرَفَ قُلُوبَهُمْ یعنی اینکه

خداوند قلبهایشان را از پذیرفتن حقیقت منع کرده و باز داشته است و لیکن زمخشری این مسأله را نمی‌پذیرد؛ زیرا برگرداندن قلبها از حقیقت، بر اساس قاعده صلاح و أصلح شایسته خداوند تبارک و تعالی نیست. در این سخن خداوند تعالی گفته شد ﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ پس هنگامی که در این آیه احتمال نفرین و خبر دادن به‌طور یکسان داده شود، مشخص می‌شود که منظور خداوند نفرین است و سپس این نفرین بخاطر عملی است که از آنان صادر شده است و این همان معنای انصراف است.

طبرسی در مجمع چنین آورده است: «﴿صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ﴾ خدا دل‌هاشان را روگردان کند از آن بهره‌هایی که مردمان با ایمان می‌برند و بدان شادمان می‌شوند. بعضی گفته‌اند: یعنی خدا دل‌های آن‌ها را از رحمت و ثواب خویش محروم گرداند به کیفر رو گرداندنشان از ایمان به قرآن کریم و انصرافشان از مجلس پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم). برخی دیگر گویند: این جمله صورت نفرین دارد یعنی خدایشان خوار سازد که مستحق خواری هستند و نفرین خدا بر بندگان صورت تهدید دارد و خیر از دچار شدن به عذاب می‌دهد» (طبرسی، ج ۱۱: ۲۴۷). در تفسیر ماتریدی (ماتریدی، ۱۴۲۶، ج ۵: ۵۱۶)، ابن کثیر (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۴: ۲۱۰). سمرقندی (سمرقندی، ۱۴۱۶، ج ۲: ۱۰۰) و طبرانی (طبرانی، ۲۰۰۸، ج ۳: ۳۶۹) نیز چنین مضمونی را ذیل آیه مذکور بیان شده است.

چنانکه بررسی شد اهل لغت و مفسران صرف را در آیه ۱۲۷ توبه، برگرداندن قلوب منافقین از حق توسط خداوند دانسته، به گونه‌ای که قدرت تشخیص حق و باطل از آنان سلب شده است. بررسی ترجمه‌ها نیز نشان داد آقای بهبودی برگرداندن از درک قرآن و سایر مترجمان برگرداندن از حق را ذیل واژه مورد نظر ارائه داده‌اند. به نوعی مترجمان برگشت از حق و حقیقت را برای واژه مورد نظر بیان نموده‌اند.

۴- نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر این نتایج حاصل شد:

۱- شناخت واژگان هم‌معنا می‌تواند کمک شایانی در ارائه ترجمه صحیح از این واژگان در آیات مختلف داشته باشد. هرگاه مترجم این واژگان را شناخته و مفهوم درست آن‌ها را از سیاق آیه درک کرده باشد، می‌تواند بهترین و در واقع صحیح‌ترین معنا را ارائه دهد و گامی درست در وادی ترجمه بردارد.

۲- در بررسی هم‌معنایی واژگان «طبع، ختم، غلف و صرف» چنان‌به‌دست آمد که این واژگان، با وجود تفاوت‌هایی که از نظر ریشه‌ای با یکدیگر دارند اما در هم‌نشینی با واژه قلب یک معنای واحد را افاده می‌کنند و در حکم واژگان هم‌معنا قرار می‌گیرند. این مهم با تسلط کامل و شناخت همه جانبه علم چندمعنایی و هم‌معنایی توسط مترجم حاصل می‌شود.

۳- در بررسی حاضر، بهبودی، در مورد واژگان طبع و صرف، صادقی تهرانی و مجتبیوی در مورد واژگان غلف و صرف و آیت الله مکارم شیرازی در هر چهار مورد مفهوم عدم درک حق را ارائه نموده‌اند. مهر کردن قلب توسط خداوند و در غلاف بودن قلب و برگرداندن قلب همگی یک مفهوم واحد: عدم تشخیص حق از باطل و عدم پذیرش ایمان را دارند که آیت الله مکارم شیرازی به درستی به این هم‌معنایی پی برده‌اند و مفهوم درست را ذیل آیات مورد بررسی ارائه نموده‌اند.

۵- منابع

* قرآن کریم

۱- آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، محقق: علی عبد الباری عطیه، یکم، بیروت: دار الکتب العلمیه، (۱۴۱۵ق).

۲- ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، محقق: اسعد محمد طیب، چاپ سوم، ریاض: مکتبه نزار مصطفی الباز، (۱۴۱۹ق).

- ۳- ابن تیمیه، احمد بن عبدالحلیم، *الاکلیل فی المتشابه و التأویل*، بی مک، بی جا، بی تا.
- ۴- ابن فارس، محمد، *معجم مقاییس اللغة*، قم، (نرم افزار جامع التفاسیر ۳)، (۱۳۹۴ش).
- ۵- ابن قتیبه، عبد الله بن مسلم، *تفسیر غریب القرآن (ابن قتیبه)*، اول، بیروت: دار و مکتبه الهلال، (۱۴۱۱ق).
- ۶- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، *تفسیر القرآن العظیم (تفسیر ابن کثیر)*، محقق: محمد حسین شمس الدین، اول، بیروت: دار الکتب العلمیه، (۱۴۱۹ق).
- ۷- ابن منظور، جلال الدین، *لسان العرب*، قم، (نرم افزار جامع التفاسیر ۳)، (۱۳۹۴ش).
- ۸- ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، *روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن*، تصحیح: محمد مهدی ناصح، یکم، مشهد: آستان قدس رضوی بنیاد پژوهش‌های قرآنی، (۱۴۰۸ق).
- ۹- ابوحنیف، محمد بن یوسف، *البحر المحیط فی التفسیر*، محقق: صدقی محمد جمیل، اول، بیروت: دار الفکر، (۱۴۲۰ق).
- ۱۰- ازهری، ابو منصور محمد بن احمد، *تهذیب اللغة*، قم، (نرم افزار جامع التفاسیر ۳)، (۱۳۹۴ش).
- ۱۱- براتی، غلام رضا و همکاران، «اعجاز علمی عبارات تصریف الریاح در قرآن کریم»، *پژوهش‌های قرآن و حدیث*، شماره ۲، (۱۳۹۴ش).
- ۱۲- بستانی، فؤاد، *منجد الایجابی*، قم، (نرم افزار جامع التفاسیر ۳)، (۱۳۹۴ش).
- ۱۳- بغوی، حسین بن مسعود، *تفسیر البغوی المسمی معالم التنزیل*، محقق: مهدی عبد الرزاق، اول، بیروت: دار إحياء التراث العربیه، (۱۴۲۰ق).
- ۱۴- بهبودی، محمد باقر، *معانی القرآن (ترجمه قرآن کریم)*، اول، تهران: نشر علم، (۱۳۹۵ش).
- ۱۵- بیضاوی، عبد الله بن عمر، *أنوار التنزیل و أسرار التأویل*، اول، بیروت: دار إحياء التراث العربیه، (۱۴۱۸ق).
- ۱۶- ثعالبی، عبد الرحمن بن محمد، *تفسیر الثعالبی المسمی بالجواهر الحسان فی تفسیر القرآن*، اول، بیروت: دار إحياء التراث العربیه، (۱۴۱۸ق).
- ۱۷- ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، اول، بیروت: دار إحياء التراث العربیه، (۱۴۲۲ق).

بررسی هم‌معنایی (طبع، ختم، غلف و صرف) در ترجمه‌های بهبودی و ... _____ جمال فرزندی و گیسیا صفری

۱۸- جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة و صحاح العربیه، قم، (نرم افزار جامع التفاسیر ۳)، (۱۳۹۴ش).

۱۹- حسینی زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، قم، (نرم افزار جامع التفاسیر ۳)، (۱۳۹۴ش).

۲۰- حقی برسوی، اسماعیل بن مصطفی، تفسیر روح البیان، یکم، بیروت: دار الفکر، (بی تا).

۲۱- حمیری، نشوان بن سعید، شمس العلوم و دواء کلام العرب من الكلوم، قم، (نرم افزار جامع التفاسیر ۳)، (۱۳۹۴ش).

۲۲- راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمد، ترجمه مفردات الفاظ القرآن، قم، (نرم افزار جامع التفاسیر ۳)، (۱۳۹۴ش).

۲۳- زمخشری، محمد بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل، مصحح: مصطفی حسین احمد، سوم، بیروت: دار الکتب العربی، (۱۴۰۷ق).

۲۴- سمرقندی، نصر بن محمد، تفسیر السمرقندی المسمی بحر العلوم، محقق: عمر عمروی، اول، بیروت: دار الفکر، (۱۴۱۶ق).

۲۵- صادقی تهرانی، محمد، ترجمان وحی (ترجمه قرآن کریم) (نرم افزار سروش ایمان ۵).

۲۶- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد باقر موسوی، پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، (۱۳۷۴ش).

۲۷- طبرانی، سلیمان بن احمد، التفسیر الکبیر، یکم، اردن: دار الکتب الثقافی، (۲۰۰۸م).

۲۸- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه: حسین نوری همدانی، یکم، تهران: فراهانی، بی تا.

۲۹- طریحی، فخر الدین بن محمد، مجمع البحرین، قم، (نرم افزار جامع التفاسیر ۳)، (۱۳۹۴ش).

۳۰- طیب، عبد الحسین، اطیب البیان، دوم، تهران: اسلام، (۱۳۶۹ش).

۳۱- عسکری، ابو هلال، الفروق اللغویه، قم، (نرم افزار جامع التفاسیر ۳)، (۱۳۹۴ش).

۳۲- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، تصحیح حسین اعلمی، دوم، تهران: مکتب الصدر، (۱۴۱۵ق).

- ۳۳- قرایی، سید علی قلی، «دل‌های ناپاک: تحقیقی درباره عبارت قلوبنا غلف»، ترجمان وحی، شماره ۹، (۱۳۸۰ش).
- ۳۴- قریشی بنابی، علی اکبر، قاموس القرآن، قم: (نرم افزار جامع التفاسیر ۳)، (۱۳۹۴ش).
- ۳۵- ماتریدی، محمد بن محمد، تأویلات أهل السنة (تفسیر الماتریدی)، اول، بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون، (۱۴۲۶ق).
- ۳۶- مجتبی، جلال الدین، ترجمه قرآن کریم، قم: موسسه فرهنگی و اطلاع رسانی تبیان (نرم افزار سروش ایمان ۵).
- ۳۷- مُرسی، ابو الحسن علی بن اسماعیل بن سیده (مشهور به ابن سیده)، المحکم و المحيط الاعظم، قم: (نرم افزار جامع التفاسیر ۳)، (۱۳۹۴ش).
- ۳۸- مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن کریم، دوم، قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، (۱۳۷۳ش).
- ۳۹- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، دهم، تهران: دار الکتب الاسلامیه، (۱۳۷۱ش).
- ۴۰- نعیم امینی، ام سلمه، «جستاری در مفهوم شناسی ختم و طبع بر قلب از منظر قرآن»، پژوهش‌های قرآنی، شماره ۵۹، (۱۳۸۸ش).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی